

السادسة و الثمانون: غررٌ في كيفية حصول التَّكثُّر على طريقةِ الإِشراقِيِّين
درس دويست و دهم:

سلسلة نزوليه بنا بر مكتب اشراقيين

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا لَدَى الشَّرْقِ بَلَا وَثَاقٍ *** أَسَسِ أَسَا شَيْخُنَا الْإِشْرَاقِي
فِي بَابِ مَصْدَرِيَّةِ التَّكْثُرِ *** طَوَلًا وَ عَرْضًا أَصْغَهُ تَسْتَبْصِرُ
مِنْ نَسَبِ الْقَوَاهِرِ الطَّوَلِيَّةِ *** قَدْ وَجَدْتُ قَوَاهِرُ عَرْضِيَّةً
لَا يَأْخُذُ الْأَفْلَاكَ تَرْتِيبًا إِذَا *** قَدْ كَانَ فِي التَّرْتِيبِ عَقْلٌ أَخْذًا
بَلْ نُورٌ أَقْرَبُ بِنُورِ النُّورِ *** مَفِیضٌ نُورٌ عَدِدٌ مُحْصُورٌ
و نُورُ الْأَنْوَارِ لَهَا مَشَاهِدٌ *** شَرَوْفُهُ الْعَقْلِي عَلَيْهَا وَارِدٌ
كَذَا شِعَاعُ قَاهِرٌ لَقَدْ عَلَا *** يَقْبَلُ قَاهِرٌ يَكُونُ سَافِلًا
بِالْوَاسِطِ مِنْهُ تَعَالَى أَيْضًا *** فَيَقْبَلُ الثَّانِي مِنْهُ فَيْضًا
مَرْتَبَةً مِنْهُ بَغِيرِ وَاسِطَةٍ *** وَ مَرَّةً أَقْرَبُ نُورِ رَابِطَةٍ
الثَّالِثُ أَرْبَعُ ثِنْتَا الصَّاحِبِ *** وَ نُورُ الْأَنْوَارِ وَ نُورٌ أَقْرَبُ
لِرَابِعِ الْقَوَاهِرِ ثَمَانِي *** أَرْبَعُ ثَالِثٍ وَ ثِنْتَا الثَّانِي
وَ مَرَّتَا الْأَقْرَبِ أُولَى رَابِطَةٍ *** وَ نُورُ الْأَنْوَارِ بَغِيرِ وَاسِطَةٍ
وَ هَكَذَا سَوَانُخُ الْأَنْوَارِ *** تَضَاعَفَتْ لِمَبْلَغٍ مَكْثَارٍ
عَلَيْهِ قِسْ بَوْسِطٍ وَ غَيْرِهِ *** شَهُودَ كُلِّ وَ شُرُوقَ نُورِهِ
إِذَا لَا حِجَابَ فِي الْمَفَارِقَاتِ *** وَ إِنَّمَا اخْتَصَّ الْمَقَارِنَاتِ
فَكَانَ فِي كُلِّ جَمِيعِ الصُّوَرِ *** كُلٌّ مِنَ الْكُلِّ كَمَجْلَى الْآخِرِ^١

این درس مطلبی ندارد، فقط سلسله نزولی را بنا بر مکتب اشراقیین در آنجا صحبت می کند چون در مکتب مشائیین همان طور که عرض شد عقل اول افاضه به عقل دوم می کند منتها چون عقل دو جنبه دارد؛ یک جنبه علوی دارد و یک جنبه آنانیت و جنبه سفلی دارد، به لحاظ جنبه علوی عقل دوم را اشراق می کند و به لحاظ جنبه سفلی که جنبه ماهوی اش باشد فلکی را از افلاک به وجود می آورد بعد دوباره همان عقل دوم که به وجود آمد باز دو جنبه دارد؛ به واسطه جنبه علوی اش عقل را اشراق می کند و به واسطه جنبه سفلی فلک را [اشراق می کند] تا می آید به عقل عاشر می رسد که عقل توقف می کند و آن ماده به واسطه جرم فلکی ایجاد می شود و خود آن فلک هم جسم را به وجود می آورد و آن جسم هم همین عناصر را تشکیل می دهند.

این مکتب مشاء بود. البته به این مکتب اشکال شده به اینکه شما در اینجا دو جنبه فرض کردید؛ یک جنبه نورانی و یک جنبه ظلمانی و عقل را در مرتبه آخر نگه داشتید یعنی آن عقل برای اشراق به ماده خودش تسری نکرد بلکه فلک در اینجا آمده و آن ماده را ایجاد کرده است همان طور که ایشان بحثش را هم بعداً ذکر می کنند. در هر صورت در اینجا عرض کنیم که به واسطه ضعف هایی که در این قول هست و بعضی از آنها هم

^١ . منظومه، ج ٣، ص ٨٨٢.

عرض شد این اشراقیین مطلب را طور دیگری تقریر کرده‌اند؛ اینها می‌گویند که اصلاً به‌طور کلی به‌واسطه اشراق نورالأنوار عقل قاهری به‌وجود می‌آید و آن عقل قاهر دو جنبه دارد؛ باز خودش اشراق می‌کند و یک عقل ثانی به‌وجود می‌آید، آن وقت این عقل ثانی در مقام اشراق و در مقام مشاهده است. پس دو مقام است؛ در مقام اشراق از همان نورالأنوار به او اشراق و افاضه می‌شود - ایشان می‌خواهند برای سلسله طولیه و سلسله عرضیه تمثیل کنند - و به‌واسطه افاضه، یک عقلی به‌وجود می‌آید و بعد از این نظر که خود این عقل اوّل هم خودش به واسطه افاضه می‌کند یک عقل دیگر به‌وجود می‌آید پس در اینجا دو عقل درست می‌شود. دوباره این دو عقلی که یکی به‌واسطه عقل اوّل که در این عقل دوم اشراق می‌کند و عقل سوم را به‌وجود می‌آورد و یکی هم به‌واسطه خود عقل دوم - این عقل دوم خودش دوتا بود در عرض هم، - که این هم اشراق می‌کند و عقل سوم را به‌وجود می‌آورد، پس در مرتبه سوم دوتا در اینجا هست.

یعنی آن دوتایی که خودش بود یعنی خودش وجود داشت، آن دوتا در مرتبه بعدی می‌آید یعنی مرتبه بعدی را دوتا می‌زاید بعد دوباره یک اشراقی از نورالأنوار است که اوّلی بلاواسطه است یعنی بلاواسطه از نورالأنوار باز به این عقل مرتبه سوم اشراق می‌شود که سه تا می‌شود، بعد از خود عقل اوّل هم یک اشراق دیگر به او خواهد شد یعنی با واسطه یک اشراق دیگر به او می‌شود، این در مرتبه سوم می‌شود چهارتا پس در مرتبه سوم چهارتا عقل به‌وجود می‌آید، بعد شما حساب کنید مرتبه چهارم هشت تا می‌شود، همین چهارتایی که در مرتبه سوم هست چهارتای دیگر هم می‌زایند می‌شود هشت تا، بعد از آن طرف دوباره یکی از نورالأنوار بلاواسطه است یکی از دوم بلاواسطه است یکی از سوم بلاواسطه است و یکی از خود همین مرتبه سوم که در مرتبه چهارم می‌رود هشت تا می‌شود، و هَلُمَّ جَرّاً؛ یعنی همین طور هر مرتبه‌ای ضرب در دو می‌شود و همان مرتبه بالا نزول به مرتبه پایین می‌کند و آن را درست می‌کند بعد این سلسله طولیه هر کدام یکی یکی در این به‌وجود می‌آورد، این به اضافه آن شانزده تا می‌شود تا بیاید به حدی برسد که دیگر از آنجا مادونی وجود نداشته باشد یعنی اشراقیون همان سلسله عقول را پایین می‌آورند و تنازل می‌دهند، [در واقع] بدون اینکه فلکی درست کنند همان را از همان بالا می‌آورند و به ماده می‌کشاند نه اینکه یک عقلی درست بشود یک فلک کنارش، دوباره یک عقلی درست بشود یک فلک کنارش؛ آن فلک، فلک درست کند، این عقل، هم عقل درست کند هر کدام [جداگانه]، این طور نیست بلکه همان عقول در هر مرتبه پایین می‌آید بدون اینکه بخواهد فلکی درست کند تا به آن ماده و جسم و امثال ذلک می‌رسد.

این مسلک اشراقیون است که در اینجا به جایی می‌رسد که این قدر عالم عقول تکثر پیدا می‌کند که اصلاً احاطه بر آنها **مِمَّا لَا يُمْكِن** است و هر کدام از اینها برای خودشان یک قوایی را به‌وجود می‌آورند. این راجع به خود مسلک است و اما تعبیرات مختلفی در دین و شرع و امثال ذلک هست. اینها تعبیرات جدا دارد که آن

بحثش در جای دیگر هست و خواهد آمد. ما دیدیم خیلی مسئله ندارد اصلاً شرح و چیزی راجع به این ندیدیم.
 غررٌ في كيفية حصول التَّكثُّر على طريقة الإشراقيين.
 إذْ ذَا أي طريق المشائی لَدَى الشَّرْقِ أي حکماءُ لَهم استیہالِ إشراقُ النورِ علی قلوبہم بلا وثاقٍ کما سَیَتَّضح وجہہ إن شاء اللہ.

أَسَسَ أَسْأَ آخر شَيْخَنَا الإشراقي شهابُ الدِّين السهروردي - قُدَّسَ سِرُّهُ - في حكمة الإشراق في باب مصدرية الواحد لِحصولِ التَّكثُّر طَوَّلاً و عرضاً أي في العقولِ المُترتبةِ و المُتكَافئةِ و أصنامِها أَصْنَعِهِ تَسْتَبَصِّرُ.^۱

از آنجایی که طریقهٔ مشائی؛ حکمایی که برای اینها اشراق نور بر قلوب آنها فراگیر است و اشراق نور بر قلوب آنها سیطره گرفته است و تمام وجود آنها را فرا گرفته است از آنجایی که طریقهٔ مشائی خیلی صحیح نیست حکمای اشراقیین یک اُس دیگری را تأسیس کرده‌اند؛ شیخ اشراقی شهاب‌الدین سهروردی در حکمت اشراق در باب اینکه چگونه واحد برای حصول تکثرات مصدر می‌شود، از نظر طولی و از نظر عرضی، یعنی در هر مرتبه‌ای در عقول که مترتبه و متکافئه است و همین‌طور اجسام این عقول که چطور اینها جسم و برزخ پیدا می‌کنند. گوش فرادار تا بفهمی و بینا گردی.

و هو أَنَّهُ مِن نِسْبِ الْأَنْوَارِ الْقَوَاهِرِ الطَّوَلِيَةِ أَيِ إِشْرَاقَاتِ الْعُقُولِ الْمُتَرْتَبَةِ و مشاهداتها قَدْ وُجِدَتْ أَنْوَارُ قَوَاهِرِ أَيِ عُقُولٌ عَرْضِيَّةٌ مُتَكَافِئَةٌ فَعِنْدَ الْإِشْرَاقِ لَا يَأْخُذُ الْأَفْلَاقُ تَرْتِيباً - مَفْعُولٌ بِهِ لِلْأَخْذِ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِمَعْنَى الشَّرُوعِ و إِلَّا فَهُوَ مَفْعُولٌ فِيهِ كَمَقَابِلِهِ - إِذَا قَدْ كَانَ فِي التَّرْتِيبِ عَقْلٌ أَيِ عَالَمِ الْعَقْلِ أَخْذاً.^۲

«این از نسبت‌های انوار قواهر طولیه است یعنی اشراقیات عقولی که مترتب است و همین‌طور مشاهداتش انوار قواهری پیدا می‌شود»؛ وقتی که آن نور در مرتبهٔ علّیت اشراق کند نور دیگری از او می‌زاید یعنی یک عقول عرضیه‌ای به وجود می‌آید که «اینها هم سطح هستند. نزد جناب اشراقی، افلاک ترتیبی را نمی‌گیرند» که از بالا به پایین؛ فلک اول، فلک دوم، فلک سوم، - «این «ترتیباً» مفعول به است اگر اخذ را به معنای شروع نگیریم، این به معنای گرفتن می‌شود و الاً مفعول فیه است مانند مقابلش که می‌گوید: «فی الترتیب» این مفعول فیه است - از آنجایی عقل شروع در ترتیب می‌کند یعنی همان‌طوری که عالم عقل ترتیب دارد» این‌طور نیست که افلاکی اصلاً نیستند که ترتیب داشته باشند، عالم عقل است و بعد هم آخرش یک فلک هست و از آن‌هم اجسام به وجود می‌آیند.

كَمَا كَانَ فِي طَرِيقَةِ الْمَشَائِي الْأَفْلَاقُ أَخْذَةً فِي التَّرْتِيبِ و الصُّدُورُ عِنْدَ مَا كَانَتْ الْعُقُولُ أَخْذَةً فِيهِمَا يَعْنِي يُفِيضُ مِنَ الْوَاجِبِ تَعَالَى عَقْلٌ و مِنْ ذَلِكَ الْعَقْلُ آخَرٌ إِلَى مَبْلَغٍ مُّحْدودٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَصِلَ النُّوبَةُ إِلَى الْأَجْسَامِ بَلْ نَوْرٌ قَاهِرٌ أَقْرَبُ لِنَوْرِ النُّورِ تَعَالَى و هُوَ الْعَقْلُ الْأَوَّلُ مُفِيضٌ نَوْرَ ثَانٍ و ثَالِثٍ و هَكَذَا إِلَى أَنْ يَحْصُلَ عَدَدٌ مُّحْصُورٌ مِنَ الْقَوَاهِرِ و الْعُقُولِ فَيَقِفُ سِلْسِلَةُ الْعُقُولِ الْمُتَرْتَبَةِ كَمَا يَحْصُلُ مِنَ الشَّمْسِ فِي الشَّاهِدِ نَوْرٌ فِي مَقَابِلِهَا و مِنْ ذَلِكَ النُّورِ نَوْرٌ آخَرٌ فِي مَقَابِلِ ذَلِكَ الْمَقَابِلِ إِلَى أَنْ يَصِلَ إِلَى مَا يَحْصُلُ مِنْهُ

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۳.

^۲ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۳.

نورُ في المقابل لِضَعْفِهِ الحاصل مِنْ الاصطكاكاتِ وَ التَّنْزلاتِ^۱

همان‌طور که در طریق مشائین افلاک شروع در ترتیب و صدور می‌کنند همان‌طوری که عقل شروع در ترتیب می‌کند، آنها هم در ترتیب و صدور به همین کیفیت هستند یعنی از واجب تعالی عقلی افزایه می‌شود و از این عقل، عقل دیگری تا یک مبلغ محدودی می‌رسد - نزد مشائین - بدون اینکه نوبت به اجسام برسد، بلکه در اینجا به اجسام می‌رسد یعنی این سلسله نزولیه به جسم منتهی می‌شود بلکه در اینجا نور قاهری است که نزدیک‌ترین به نور الأنوار است یعنی عقل اوّل است و نور دوم و سوم را افزایه می‌کند تا اینکه عدد محصور از قواهر حاصل بشود، تا اینکه یک عدد محصور هست و سلسله برای عقول مترتبه دیگر می‌ایستد، هم‌چنان که از شمس نوری در مقابلش در آن محلی که محل شهود شمس است حاصل می‌شود و از این نور یک نور دیگری پیدا می‌شود تا اینکه حاصل نمی‌شود از آن نوری در مقابل به‌خاطر ضعفی که از اصطكاكات حاصل می‌شود و از تنزلات پیدا می‌شود.

این برای سلسله طولیه بود که در اینجا ایشان بیان کردند.

حالا شروع کردند در سلسله عرضیه؛ در سلسله عرضیه هم ما می‌بینیم عقول متفاوت هستند ملائکه‌ای که در یک صف هستند آن عقولی که در یک صف هستند نور شدت وجودی آنها در یک صف است، اینها از کجا پیدا شده‌اند؟

و نورُ الأنوار تعالی شأنه شروعُ في بيان كثرة الجهات الحقيقية الوافية لِصدور العقول في الطبقة المتكافئة التي كلُّ منها منشأ لِوجود نوع طبيعي في هذا العالم الطبيعي بِأنَّه تعالی لها أي لِكُلِّ مِنَ العقول الْمُتَرْتِبة مُشَاهِدٌ - بِصِيغة المفعول - فَيَحْصُلُ مِنْ شهود كلِّ منها لِنور الأنوار و غيره بِوسط و غيره عقل في الطبقة المتكافئة كَمَا في كلِّ إشراق بِوسط و غيره كَمَا نَذْكُرُهُ بِالتَّفْصِيلِ على ما قُلْنَا.^۲

«و نورالانوار که شأنش متعالی است در بیان کثرت جهات حقیقیه، حالا جهات حقیقیه که وافیه است، برای صدور عقول در طبقه متکافئه» ایشان از اینجا شروع می‌کنند [به بیان] آن جهات حقیقیه‌ای که آنها موجب صدور عقول در یک سطح و در یک جهت می‌شوند که چگونه اینها به وجود می‌آیند! «هرکدام از اینها برای یک نوع در این عالم منشأ هستند و این را به وجود می‌آورند»، هر عقلی موجب برای یک نوع در این عالم است؛ عقل حیوان موجب حیوان است عقول متفاوت موجب حیوانات متفاوت هستند، انسان همین‌طور، جن همین‌طور، آن صور مکدّره همین‌طور، منوره همین‌طور. تمام آنچه را که در این عالم به وجود می‌آیند به واسطه یک عقلی است که آن عقل نوعش را اوّل به وجود می‌آورد، شبیه همان مُثُل افلاطونیّه البته شبیه او است، که تمام اینها در یک سطح هستند و این یک سطح می‌آید نوع را در عالم طبیعی به وجود می‌آورد. البته این دیگر

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۳ و ۸۸۴.

^۲ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۴.

آخرین نوع از عقل در مرتبهٔ مادون است. ایشان این طور می‌فرمایند که «خداوند برای هرکدام از این عقول مترتبه یک مشاهده‌ی دارد یعنی او را مشاهده می‌کند حاصل می‌شود از شهود هرکدام از این عقول با نور انوار و غیر نور انوار، به توسط و یا به غیر توسط یعنی یا خودش نورالانوار را می‌بیند یا به توسط بالایی می‌بیند»، به واسطهٔ هرکدام از این مشاهده یک نوری یک عقلی پیدا می‌شود در همان مرتبه‌ای که در آن مرتبه هست، همان طوری که در اشراق به باب توسط یا به غیر توسط یک نور در مرتبهٔ پایین پیدا می‌شود، چون افاضه می‌شود. «همان طوری که ذکر کردیم.»

شُرُوقُهُ سَبْحَانَهُ الْعَقْلِيَّ أَيْ لَيْسَ بِالْحَسِّيِّ الْعَرَضِيِّ عَلَيْهَا وَارِدٌ كَذَا شِعَاعُ كُلِّ نَوْرٍ قَاهِرٍ بَعْدَ نَوْرِ الْأَنْوَارِ تَعَالَى لَقَدْ عَلَا يَقْبَلُ قَاهِرٌ يَكُونُ سَافِلًا ثُمَّ كُلُّ نَوْرٍ قَاهِرٍ غَيْرِ النُّورِ الْأَقْرَبِ إِلَى نَوْرِ الْأَنْوَارِ يَقْبَلُ الْإِشْرَاقَ بِالْوَاسِطَةِ مِنْهُ تَعَالَى أَيْضًا أَيْ كَمَا يَقْبَلُ بِلَا وَاسِطَةٍ كَمَا مَرَّ أَنَّ شُرُوقَهُ إِلَى آخِرِهِ.^۱

«حالا اشراق عقلی پروردگار حسی عَرَضِي یا عَرَضِي نیست، این اشراق پروردگار بر این عقول وارد است همان طوری که شعاع هر نور قاهری بعد از نور انوار تعالی بالا می‌رود» یعنی یک جهت مشاهده‌ای به بالا دارد، یک جهت نزول به پایین دارد؛ در هرکدام از این دو جهت، یک عقلی درست می‌شود. از جهت اشراق نورالانوار به این، عقل اول به این، عقل دوم به این، یک عقل درست می‌شود، از نظر مشاهده این به بالا یعنی وقتی که خودش را به بالا می‌رساند، آنچه را که در مرتبهٔ بالا است را اخذ می‌کند و تمام آنها را می‌گیرد. پس عقل دوم من باب مثال خودش دوتا است - متکافئه است - آن سوم در مقام مشاهده آن دوتا را می‌گیرد دوتا هم بلاواسطه از نورالانوار از عقل اول بر او اشراق می‌شود بنابراین در مرحلهٔ سوم سه تا می‌شود. در مرتبهٔ چهارم این ماهیات ممکنه - ماهیات این عقول - به واسطهٔ مشاهدهٔ مرتبهٔ سوم آن چهارتایی که در مرتبهٔ سوم هست را می‌گیرد، چهارتای دیگر هم به واسطهٔ اشراق این سلسله بر او بلاواسطه، واسطهٔ اول، واسطهٔ دوم، واسطهٔ سوم، این چهارتا را هم می‌گیرد و هشت تا می‌شود هَلُمَّ جَرًّا.

«قاهر قبول می‌کند، - آن نور قاهر، نور سافل است - هر نور قاهری که غیر از نور اقرب به نورالانوار است یک اشراقی را قبول می‌کند به واسطهٔ از او تعالی» یعنی از خداوند هم بلاواسطه در اینجا افاضهٔ اشراق دارد. البته این مطالبی که ایشان در اینجا دارند خالی از تأمل نیست؛ هم مکتب مشائین و هم اشراقیین، که البته این بحثش خواهد آمد.

تلمیذ: بنابراین قاهر تقسیم می‌شود برای مقابلش دیگر؟!
استاد: بله، بله، مسئله همین طور است. بله البته غیر از او هم به اصطلاح چیز است یعنی سلسلهٔ علّیت اصلاً اقتضا می‌کند غیر از این باشد، منتها ایشان، این طور فرمودند.

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۴.

و إِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَيَقْبَلُ الْقَاهِرُ الثَّانِي مِنْهُ أَيَّ مِنْ نُورِ الْأَنْوَارِ فَيُضَاءُ أَيُّ فَيُضَى الْإِشْرَاقُ مَرَّتَيْنِ مَرْتَبَةً مِنْهُ تَعَالَى بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ وَ مَرَّةً أُخْرَى أَقْرَبَ نُورِ رَابِطَةٍ فِي الْبَيْنِ لِيَقْبَلَ إِشْرَاقَهُ تَعَالَى ثُمَّ لِثَالِثٍ أَيَّ لِقَاهِرِ ثَالِثٍ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ مِنْ إِشْرَاقِهِ تَعَالَى اثْنَتَانِ مِنْهَا ثِنْتَا الصَّاحِبِ أَيَّ الْمَرَّتَانِ مِنَ الْإِشْرَاقِ اللَّتَانِ قَبْلَهُمَا الثَّانِي مِنَ الْحَقِّ تَعَالَى مَرَّةً بِلَا وَاسِطَةٍ وَ مَرَّةً بِوَاسِطَةِ النُّورِ الْأَقْرَبِ.^۱

به توسط خداوند متعال همان طوری که بلاواسطه قبول می کند که در بالا گفتیم همان طوری که بلاواسطه است به واسطه هم هست. اگر این گونه باشد قاهر دوم از نور انوار قبول فیض اشراق را دو مرتبه می کند؛ یک مرتبه از خداوند بدون واسطه، یک مرتبه از اقرب نوری که رابطه است بین او و خداوند که اقرب حُجْب است تا اینکه اشراق خداوند متعال را به واسطه قبول کند. حالا برای قاهر ثالث، چهار مرتبه متکافئه از اشراق خداوند تعالی وجود دارد؛ دوتای از اینها از اشراق که قبل از اینها هستند یعنی برای صاحب خودش که بالا هست دوتا از آنها می گیرد. یک مرتبه بلاواسطه از حق تعالی می گیرد و یک مرتبه به واسطه نور اقرب از او می گیرد.

بنابراین دوتا که از بالا گرفت، یکی از خدا و یکی هم از نور اقرب گرفت و چهارتا شد.
فَتَنْعَكِسَانِ مِنَ الثَّانِي عَلَى الثَّالِثِ وَ اثْنَتَانِ أُخْرَيَانِ إِشْرَاقِ نُورِ الْأَنْوَارِ عَلَى هَذَا الْقَاهِرِ الثَّالِثِ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ وَ إِشْرَاقِ مِنَ الْحَقِّ قَبْلَهُ نُورِ أَقْرَبَ بِلَا وَاسِطَةٍ يَنْعَكِسُ مِنْهُ عَلَى الثَّالِثِ.^۲

«عکس می شوند از دومی بر سومی، دوتای دیگری اشراق نور انوار است بر این قاهر ثالث بدون واسطه، که نور انوار بدون واسطه بر اینها اشراق کرده است» یعنی همان اشراقی که بر اول و دوم کرده است، همان اشراق را بر این هم می کند. «و اشراقی از حق است که قبل او نور اقرب است، این نور اقرب بلاواسطه بر این سومی منعکس می شود» پس برای مرتبه چهارم از قواهر هشت مرتبه است؛ فرض کنید که شما در یک مرتبه هشت تا آینه بگذارید یا پشت سرش شانزده تا بگذارید، این هشت تا یکی دوتا اضافه می کنند. می گویند: چیزی که شما جلوی آینه بگذارید دوتا می شود! می گویند: پولت را جلوی آینه بگذار دوتا می شود، دوتا آینه بگذاریم جلوی همدیگر إلى ماشاءالله آدم سرمایه دار می شود و باید در حکومت اسلامی اعدامش کنیم!

تلمیذ: ما طلبه ها الآن باید این کار را بکنیم باید پول های مان را جلوی آینه بگذاریم!
استاد: باید آینه بخریم! منظور این است که آدم پول داشته باشد، چه فرقی می کند، چه پول تو آینه داشته باشی یا پول در جیب داشته باشی، هردو یکی است! بله اینها همه دل خوشی است!
تلمیذ: فرقی این است که به اولی زن می دهند به دومی نمی دهند؟

استاد: کاری ندارد آقا! دوتا آینه بگذارید یکی این طرف، یکی آن طرف، خانمتان را هم وسط بگذارید! همه شان را بروید بگیرید! بالأخره می شود اینجا مراتب تکاثر پیدا بشود، خلاصه باید طوری درستش کرد!

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۵.

^۲ . منظومه، ج ۳، ص ۸۸۵.

ثُمَّ لِرَابعِ القَواهِرِ ثَماني مَرَّاتٍ أَرَبِعَ ثالِثٍ - بِالإِضافَةِ اللَّامِيَةِ - وَ ثَنِثا الثَّانِي فَتَنعَكِسُ تِلْكَ الأَنوارُ السَّيِّئَةُ السَّانِحَةُ مِنَ نورِ الأَنوارِ عَلى القَاهرِ الرَّابِعِ وَ أَمَّا المَرَّةُ السَّابِعَةُ وَ الثَّامِنَةُ فَهُما مَرَّتا نورين أَحَدُهُما النُّورُ القَاهرُ الأَقربُ الَّذي هُوَ أَوَّلُ رابِطَةٍ وَ ثانِيَهُما نورُ الأَنوارِ الَّذي مَرَّ أَنَّ لَهُ إِشراقاً عَلى كُلِّ القَواهِرِ بِغَيرِ واسِطَةٍ. وَ هَكَذا سَوانِحُ الأَنوارِ.^١

برای قواهر چهارم هشت مرتبه است؛ چهارتایی که برای مرتبه سوم است و دوتایی که برای مرتبه دوم است، شش تا و عکس می شود این انوار سته ای که سانحه است. انوار شش تایی که از نور انوار هستند بر قاهر چهارم عکس پیدا می کنند. و اما مرتبه هفتم و هشتم دو مرتبه نوریه دارد یکی که نور قاهر است، نور قاهر اقرب است که رابطه اولی است و دوم نور انواری است که خودش جداگانه بر هر کدام از اینها اشراق می کند، این می شود هشت تا به غیر واسطین، همین طور إلى ماشاءالله شما تا پایین می آید.

قَالَ الشَّيْخُ الإِشراقُ فِي حِكْمَةِ الإِشراقِ قَالَنورُ الحاصِلِ فِي النُّورِ المَجَرَدِ مِنَ نورِ الأَنوارِ هُوَ الَّذي نُحَصِّصُهُ بِاسْمِ النُّورِ السَّانِحِ.^٢

شیخ اشراق در حکمت اشراق گفت: آن نوری که حاصل می شود از نوری که مجرد است، آن نور حاصلی که در نور مجرد است و از نور الانوار پیدا شد، نوری است که ما اسمش را نور سانح می گذاریم.

یعنی آن نوری که از نور انوار می آید و مجرد است و خلاصه دست به ترکیبش نمی خورد و واسطه ای در کار نیست، اسم آن را در هر کدام از این مرتبه ها سانح می گذاریم یعنی به اصطلاح خالص و بدون واسطه.

و قَالَ العَلامَةُ فِي شَرَحِها لَكِنَّهُ لا يَفِي بِهَذَا الاصْطِلاحِ لِأَنَّهُ قَدْ يَسْتَعْمَلُهُ فِي إِشراقَاتِ الأَنوارِ المَجَرَدَةِ بَعْضُها عَلى بَعْضٍ تَضاعُفَتْ لِمَبْلَغِ مَكانٍ يَعجزُ القَوى البَشَريَّةُ عَنِ الإِحااطَةِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ القَاهرَ الخامِسَ يَقبُلُ مِنَ النُّورِ السَّانِحِ سِتَّةَ عَشْرَةَ مَرَّةً ثَمانِ مَرَّاتٍ تَنعَكِسُ عَلَيهِ مِنَ الرَّابِعِ وَ أَرَبِعَ مِنَ الثَّالِثِ وَ مَرَّتانِ مِنَ الثَّانِي وَ مَرَّةً مِنَ النُّورِ الأَقربِ وَ مَرَّةً مِنَ نورِ الأَنوارِ بِغَيرِ واسِطَةٍ وَ هَكَذا.^٣

علامه در شرحشان فرمودند: این خالصی که از خداوند متعال بدون واسطه بر آن مرتبه افاضه شده است فقط به آن وفا نمی کند بلکه به اشراقات هر کدام بر بعضی دیگر هم گاهی اوقات ایشان سوانح اطلاق می کند. این بالا می رود تا مبلغ خیلی بالا می رود که قوای بشری از احاطه به این مبلغ عاجز است چون قاهر پنجم شانزده مرتبه از آن نوری که برایش ساطع شده است را قبول می کند؛ هشت تا که از رابع منعکس می شود و چهار تا از سوم می شود دوازده تا، دوتا هم از دومی می شود چهارده تا یکی هم از نور اقرب که آن عقل اول است می شود پانزده تا و یکی هم بلاواسطه که اسمش را شیخ اشراق سانح می گذارد می شود شانزده تا.

ثُمَّ عَلَيهِ أَيُّ عَلى تَضاعُفِ الأَنوارِ السَّانِحَةِ مِنَ نورِ الأَنوارِ وَ مَشاهاذِها لَه تَعالَى قِيسُ بَوسِطٍ وَ غَيرِهِ - مَتَعلَقٌ بِقَولِنا شَهودُ كُلِّ وَ شَروُفُ نَورِهِ أَيُّ مَشاهاذِهِ كُلِّ سَافِلٍ مِنَ الأَنوارِ القَاهِرَةِ عَاليها وَ إِشراقُ كُلِّ عَاليٍ -

١. منظومه، ج ٣، ص ٨٨٥.

٢. همان.

٣. منظومه، ج ٣، ص ٨٨٦.

منها على سافلها و هذا الإشراق و إن مر في قولنا كذا شعاع إلى آخره إلا أن المقصود التفصيل بالتوسط و غيره.^۱

«سپس بر تضاعف این انوار سانحه از نور الانوار و مشاهدات آن بر خدا قیاس کن به واسطه و یا به غیر واسطه، شهود و شروق هر کدام را که چطور نسبت به بالا شهود دارند و چطور نسبت به پایین اشراق دارند. مرتبه بالا را مشاهده می کنند و مرتبه پایین را اشراق می کنند یعنی باعث علت می شوند، «یعنی مشاهده هر سافلی از انوار قاهره بالا دست خودش را و اشراق هر عالی از این انوار، سافل خودش را» یعنی قبلاً مطلب را گفتیم که مقصود از تفصیل است با توسط و غیره اینکه چطور در این اشراقات واسطه و یا غیر واسطه در اینجا دخالت دارند یا به توسط یا به غیر توسط «خود نور انوار، اشراق می کند.

و إِنَّمَا كَانَ كُلُّ سَافِلٍ حَتَّى النُّورِ الْأَبْعَدِ الْأَسْفَلِ يُشَاهِدُ الْعَالِي حَتَّى نَوْرِ الْأَنْوَارِ وَ كُلُّ عَالٍ حَتَّى نَوْرِ الْأَنْوَارِ يَشْرِقُ شِعَاعُهُ عَلَى السَّافِلِ حَتَّى الْأَبْعَدِ الْأَسْفَلِ إِذْ لَا حِجَابَ مِنَ الْمَادَّةِ وَ لَوَاحِقُهَا مِنَ الزَّمَانِ وَ الْمَكَانِ وَ غَيْرِهِمَا فِي الْمَفَارِقَاتِ وَ لَا يَحْجُبُ بَعْضُهَا بَعْضاً.^۲

«هر سافلی حتی نور ابعدی که از همه پایین تر است نور بالای خودش را مشاهده می کند حتی نور الانوارش را هم مشاهده می کند» و می بینید، این طور نیست که نیاز داشته باشد که واسطه ها را بگذرانند. چرا؟ چون آنجا عالم حجاب نیست آنجا عالم ماده نیست تا اینکه حجاب باشد. «هر عالی حتی نور الانوار شعاعش بر سافلین اشراق دارد و نیازی هم به واسطه ندارد از زمان و مکان و غیرهما عرضیات و اینها». حجابی در مفارقات وجود ندارد «بعضی از این مفارقات بر بعضی حاجب نخواهند بود. عالم، عالم مفارقات است.»

تلمیذ: آن عالم هم حجاب دارد؟

استاد: بله، همه حجاب دارد. درست است. هر کدام به تناسب سعه وجودیه خودش ادراک می کند نه بیشتر، همان عدم ادراک بیشتر می شود حجاب.

و إِنَّمَا اخْتَصَّ الْحِجَابُ الْمَقَارِنَاتِ لِلْمَادَّةِ وَ لَوَاحِقُهَا فَكَانَ فِي كُلِّ مِنَ الْقَوَاهِرِ جَمِيعُ الصُّوَرِ أَيْ الْهَيْئَاتِ النُّورِيَّةِ الَّتِي فِي كُلِّ لَكِنْ فِيمَا فَوْقَهُ بِنَحْوِ أَعْلَى وَ فِيمَا دُونَهُ بِنَحْوِ أَوْعَفٍ.^۳

حجاب اختصاص دارد با مقارنات با ماده و لواحقات ماده، در هر کدام از این قواهر، جمیع صور مادون وجود دارد. در هر کدام از اینها، در همه هست. اگر این صور در مافوق باشد به نحو اعلی است و در مادون باشد به نحو ضعیف تر است.

یعنی این صور مافوق در مادون هست متنها ضعیف می شود ولی همان صور مادون در مافوق به نحو

۱. همان.

۲. منظومه، ج ۳، ص ۸۸۶.

۳. همان.

أعلى و به نحو قوی تر است؛ انگار قدرتش در پایین یک مقداری گرفته می شود.

تلمیذ: منظور از حجاب این نیست که در عرضش باشد حجاب درست می شود وقتی در عرضش نباشد حجاب درست نمی شود.

استاد: نه حجاب نسبت به مافوق است.

تلمیذ: پس نسبت به مافوق همیشه حجاب هست؟

استاد: بله، نسبت به مافوق حجاب دارد. نسبت به عرض نه، عرض حجاب درست نمی شود چون ایشان

در اینجا سلسله وسط را پیش می کشد و سلسله وسط، سلسله طولیه است و سلسله عرضیه نیست.

و كان كُلٌّ مِنَ الْكُلِّ أَيْ مَنْزِلَةٍ كُلِّ مِنْ كُلِّ أَنْ يَكُونَ كَمَجْلَى الْآخِرِ فَهِيَ كَالْمَرَائِي الْمُنْعَاكِسَاتِ هَذَا إِشَارَةٌ إِلَى مَا قَالَ أَرِسْطَاطَالِيْسُ وَ الْأَشْيَاءُ الَّتِي فِي الْعَالَمِ الْأَعْلَى كُلُّهَا ضِيَاءٌ لِأَنَّهَا فِي الضُّوْءِ الْأَعْلَى وَ لِذَلِكَ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا يَرَى الْأَشْيَاءَ كُلُّهَا فِي ذَاتِ صَاحِبِهِ فَصَارَ لِذَلِكَ كُلُّهَا فِي كُلِّهَا وَ الْكُلُّ فِي الْوَاحِدِ وَ الْوَاحِدُ مِنْهَا هُوَ الْكُلُّ وَ النُّورُ الَّذِي يَسْنُحُ عَلَيْهَا لَا نَهَايَةَ لَهُ هَذَا كَلَامُهُ^۱

«هرکدام از همه این مراتب طولیه هر مرتبه ای از این مراتب طولیه؛ مانند مجلای دیگری است اینها مثل آینه هایی می مانند که عکس آن بالایی در پایین افتاده است. ارسطاطالیس این طور فرمودند: اشیا یی که در عالم أعلى هستند همه نور هستند و اینها در نور بالاتر قرار گرفتند هرکدام از اینها که در مرتبه بالا هستند تمام اشیا را در ذات صاحب خودش می بینند» یعنی در کنار خودش می بیند چون در آنجا حجابی نیست نور هم که نمی شود حجاب برای نور باشد پس تمام اشیا یی که منعکس در صاحب خودش است این در ذات خودش مشاهده می کند.

«بنابراین تمام اینها در همه اینها می شود» یعنی همه اینها در همدیگر انعکاس پیدا می کنند و خلاصه همه از همدیگر و از آنچه در سر هم می گذرد خبر دارند. «کل در واحد است و واحدی از اینها کل می شود» همه در یکی جمع می شوند و یکی هم مظهر برای همه می شود، دیگر آنجا حجابی هرکدام برای دیگری ندارند و نوری هم که بر اینها - بر ماهیات - سانح است نهایی برایش نمی شود تصور کرد. پس تمام اینها بر همه صور احاطه علمی دارند.

اللهم صل على محمد و آل محمد

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۶۸۷.